

حسین بن علی (علیه السلام) مدافع جایگاه امامت

<"xml encoding="UTF-8?">



مقدمه

قبل از بررسی تلاش های امام حسین (علیه السلام) در دفاع از جایگاه امامت و ولایت شایسته است به عنوان مقدمه و مدخل بحث، معنا و جایگاه امامت در مکتب اسلام و تشیع به طور مختصر تبیین گردد. امامت در لغت به معنای پیشوایی و رهبری است. واژه امام در موارد و معانی مختلف کاربرد دارد و گستره کاربرست آن از امامان معصوم تا ائمه کفر را در بر می گیرد؛ چنانکه در قرآن کریم به هر دو مورد اشاره شده است: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (1)؛ «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (2) برای امامت تعاریف مختلفی عرضه و ارایه شده است که با نگاهی کلی به دیدگاه مذاهب اسلامی نسبت به امر امامت چنین استنباط می شود که غالب آنها امامت را مقامی می دانند که صاحب آن ریاست امور مسلمانان را عهده دار است. باید توجه داشت که در این نگرش به بُعد سیاسی منصب امامت تأکید بیشتری شده است. (3) مذهب تشیع معنایی فراتر از این تعریف برای امامت قائل است. در نظر مکتب شیعه، امامت یک منصب و موهبت الهی است که منحصر به حکومت و مرجعیت نمی باشد، بلکه امام حافظ و راهنمای سعادت و رستگاری دنیوی انسان هاست و امام مسئولیت دنیای بشریت را عهده دار است. (4)

مسأله امامت از مهم ترین مسائل علم کلام اسلامی است و می توان گفت از گذشته دور تا امروز، پس از توحید هیچ موضوعی تا این اندازه توجه متکلمین و محققان و اندیشمندان اسلامی را به خود جلب نکرده است؛ همچنین درباره هیچ مبحثی به مانند امامت، میان مسلمانان اختلاف در نگرفته است. شهرستانی در الملل و النحل می نویسد: «در هیچ زمان، هیچ شمشیری همچون شمشیری که به خاطر امامت کشیده شد، بر بنیاد دین فرود نیامد.» (5)

امامت از ضروری ترین نیازهای جامعه بشری است. (6) دین اسلام به عنوان کامل ترین دین که از هیچ یک از مسائل مادی و معنوی زندگی انسان غافل نشده، به این امر حیاتی توجهی خاص داشته است. در مکتب اسلام همان قدر که وجود پیامبران برای هدایت بشری لازم بوده، ضرورت وجود امامان نیز غیر قابل انکار است؛ زیرا

انسان در هر زمان و هر مکان جهت نیل به سعادت حقیقی نیازمند راهنمایی است که او را تا سرمنزل مقصود هدایت کنند. بر این اساس در منظومه معرفت اسلامی، امامت به عنوان مکمل و متمم رسالت مطرح می باشد. امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه امامت را برای تمام امت ضروری دانسته، اطاعت و فرمانبرداری از او را برای مردم واجب می شمارد. (7)

آنچه مشخص است غالب فرق اسلامی وجود امام را برای جامعه امری ضروری و لازم برشمرده و تنها درباره ویژگیها و نحوه انتخاب امام با هم اختلاف دارند. اهل سنت نیز امامت را در قالب عنوان «خلافت» یک ضرورت دینی می دانند. البته امامت یک بعد الهی دارد و یک شأن مردمی و قانونی؛ امام در بعد الهی حجت خدا بر مردم است و اینجاست که باید برای امام جایگاهی برتر از خلیفه قائل شد. مسأله امامت و ولایت در مکتب تشیع جایگاهی محوری دارد. امام رکن و ستون اسلام و صاحب عالی ترین مرتبه ولایت الهی است و این مقامی است که اندیشه ها از پی بردن به کنه و ژرفای آن عاجز و ناتوانند. اما نزد سایر فرق اسلامی امامت نه در چنین پایه ای از اهمیت تلقی می شود و نه به عنوان اصلی از اصول عقاید به شمار می آید.

از آنچه گفته شد، این نتیجه به دست می آید که در مکتب شیعه، امامت و ولایت جایگاهی ارزشمند دارد که تقرب تمام بندگان را به خداوند عینیت می بخشد. امام حجت زمان است و مسأله وجود یک حجت الهی در هر عصر و زمانی بر زمین از مسائل مهم در مذهب اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) می باشد. (8)

معاویه و تخریب جایگاه امامت

از آنجا که نقش امام حسین (علیه السلام) در دفاع از مکتب حیاتبخش امامت و ولایت از عصر نخستین خلیفه اموی جلوه بیشتری می یابد و در منابع و مآخذ نیز توجه بیشتری به آن شده است، ابتدا اوضاع جامعه اسلامی در عصر معاویه و انحراف آن به طور مختصر بیان کرده، و سپس موضع امام حسین (علیه السلام) در برابر این وضعیت، به تفصیل ذکر می نماییم.

زمامداران اموی که از دوران خلافت عثمان (24 - 35 ق) با دستیابی به امارت شام بر مرکب قدرت سوار گشتند، در سال 41 ق. به طور رسمی خلافت جامعه اسلامی را از آن خود نمودند. آنها با بهره گیری از جهل سیاسی مسلمانان، (9) در سرزمین شام بنای حکومتی را نهادند که از بنیان با اسلام ناسازگار بود. سیاست دستگاه خلافت اموی که بر فتنه انگیزی و تفرقه افکنی استوار بود، قدرت سیاسی را از امام علی (علیه السلام) و سپس از امام حسن (علیه السلام) ربود و در نتیجه معاویه که از دین و آیین محمد (صلی الله علیه وآله) هیچ بویی نبرده بود، بر مسند خلافت جامعه اسلامی تکیه زد.

با روی کار آمدن معاویه ارزش های اسلامی از جامعه رخت بربست و دین اسلام گرفتار انحرافی سخت شد. البته ریشه های این انحراف را باید در سقیفه بنی ساعده و عدم امتداد رسالت نبی اکرم در ولایت اهل بیت (علیه السلام) جستجو کرد. آنجا که حریم و قداست ولایت را شکستند و پیشوایی و رهبری امت اسلامی را از مسیر حقیقی خویش منحرف ساختند. (10)

معاویه در طول حدود بیست سال دوران خلافت خویش (41-60 ق) چنان اسلام را دچار انحراف و انحطاط ساخت که مسأله امامت، به عنوان یکی از دو میراث گران بهای رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و یادگار سترگ او، جایگاه خود را از دست داد. وی پس از آنکه بر مسند خلافت تکیه زد، علاوه بر صف آرایی نظامی به مبارزه فرهنگی با اهل بیت (علیه السلام) پرداخت و با تبلیغات وسیع، جایگاه امامت را در اذهان عمومی کاملاً تخریب نمود و برای انزوای سیاسی و اجتماعی اهل بیت (علیه السلام) از هیچ کوششی دریغ نورزید. به طور کلی او در صدد تضعیف و محو کامل فرهنگ امامت برآمده بود. در چنین شرایطی که امامت به عنوان یک اصل لازم در باور عامه مردم به فراموشی سپرده می شد، امام حسین (علیه السلام) به دفاع از این اصل مهم پرداخت تا جایگاه آن را به عنوان میراث اهل بیت (علیه السلام) حفظ نماید.

موضع امام حسین (علیه السلام) در برابر معاویه

امام حسین (علیه السلام) که در پرتو رسالت و دامن ولایت پرورش یافته است، (11) با مشاهده این وضعیت و برای دفاع از مقام امامت و ولایت سلسله اقدامات و مواضعی خاص را آغاز کرد.

موضع حسین بن علی (علیه السلام) نسبت به معاویه دقیقاً امتداد همان روش و منش امام مجتبی (علیه السلام) بود. این که برخی کج اندیشان در صحت و اتقان صلح (12) امام حسن (علیه السلام) به تردید افتاده اند و آن را متناقض با قیام امام حسین (علیه السلام) بر شمرده اند، از روی جهالت و عدم درک حقیقت موضوع است. این گروه ترک مبارزه مسلحانه را ترک جهاد پنداشته اند؛ حال آنکه وظیفه و رسالت اصلی پیشوایان معصوم حفظ و حراست دین اسلام و هدایت جامعه اسلامی بود که هر یک برای تحقق این امر، متناسب با موقعیت اجتماعی، سیاسی و فکری جامعه، روش خاصی را اتخاذ می نمودند.

لذا اگر با بینشی دقیق شرایط سیاسی و اجتماعی دوران امام حسن (علیه السلام) مورد تحلیل قرار گیرد، روشن می شود که میان صلح امام مجتبی (علیه السلام) و قیام امام حسین (علیه السلام) نه تنها تناقضی وجود ندارد، بلکه هر کدام متناسب با زمان خود دقیق ترین شیوه و روش را در پیش گرفته اند. (13) همچنین به لحاظ اعتقادی نیز امامان معصوم متصل به منبع علم الهی بوده و تمام اقدامات آنان تکلیفی الهی در جهت حفظ مصالح اسلام و مسلمین بوده است. (14)

امام حسین (علیه السلام) در دوران حیات معاویه به پیمان صلح برادرش امام مجتبی (علیه السلام) وفادار ماند و با رد درخواست هایی که از او برای نقض صلح و قیام علیه معاویه صورت می گرفت، از درگیری و نقص پیمان نامه صلح خودداری ورزید. (15) به عنوان مثال پس از حادثه غم انگیز شهادت حجر بن عدی کوفیان با اعزام هیأتی از حضرت درخواست می کنند تا قیام مسلحانه را رهبری نماید ولی حضرت درخواست را آنها رد کرده و می فرماید: «میان ما و معاویه عهدی است که وجدان من اجازه نمی دهد نقض عهد کنم. بنابراین تا معاویه زنده است، من بر عهد پایدارم و چون درگذرد من درباره اقدام خود تجدیدنظر خواهم کرد.» (16)

پذیرش صلح تحمیلی معاویه از سوی امام حسن (علیه السلام) و ابقای امام حسین (علیه السلام) بر آن، استمرار طریق پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه وآله) در صلح حدیبیه بود که از هنرهای امامت و رهبری در

انتخاب و اتخاذ تاکتیک موثر برای سیر به آرمان اصلی است و این تنها برای رهبرانی که از اسلام حقیقی تربیت یافته اند، امکانپذیر است.

حال شاید این سؤال پیش بیاید که چرا امام (علیه السلام) در عهد معاویه برای دفاع از جایگاه امامت و دفاع از حق از دست رفته خود اقدام به قیام نکرد و به صلح برادرش وفادار ماند ولی در عصر یزید قیام نمود؟ عملکرد متفاوت امام حسین (علیه السلام) در برابر معاویه و یزید از سویی به تفاوت شخصیت آن دو و از سوی دیگر به اوضاع و احوال متفاوت جامعه دوران حکومت آنان باز می گردد. معاویه در دوران حکومت خویش مقاصد شومش را تحت عنوان دفاع از اسلام و اسلام خواهی جامه عمل پوشانده و با بهره گیری از سیاست و حيله گری خویش چهره قابل قبولی از خود در عالم اسلام نشان داده بود. (17) او به عنوان خونخواه خلیفه مسلمین و مدافع اسلام و در پوشش القاب دروغین معنوی مانند خال المؤمنین و کاتب الوحی جایگاه ویژه ای در بین مسلمانان یافته بود.

همچنین بر اساس شواهد تاریخی قیام مسلحانه از سوی امام (علیه السلام) نه مفید بود و نه مقدور. امام (علیه السلام) به این نکته واقف بودند که مردم عراق بر اثر تحمل جنگ های متعدد از جنگ و مبارزه خسته شده و هر نوع برخورد نظامی را با نظام حاکم بی اثر انگاشته و در نتیجه تبلیغات سوء و فریبنده معاویه، دل به صلح و سازش با حکومت وی بسته بودند و آن را مشروع می دانستند. اگر نهضت امام حسین (علیه السلام) در عصر معاویه به وقوع می پیوست با توجه به شخصیت و روش حکومتداری معاویه که بر پایه حيله و ترفند استوار بود بدون شک چهره نهضت در انظار و اذهان عمومی مخدوش جلوه می یافت و از ارزش و اعتبار ساقط می گشت و احتمال اثرگذاری حرکت و شهادت امام حسین (علیه السلام) در حداقل ممکن قرار می گرفت. علاوه بر این دستگاه عظیم تبلیغاتی معاویه، امام (علیه السلام) را به عنوان ناقض صلح برادر، و قیامش را حرکتی آشوبگرانه و مخل امنیت عمومی و خروج بر خلیفه برحق مسلمین قلمداد می کرد.

بر این اساس مجموع شرایط در دوره حیات معاویه مناسب و مقتضی شکل گیری انقلاب نبود. امام حسین (علیه السلام) نیز به سبب مساعد نبودن اوضاع، قیام مسلحانه را به مصلحت اسلام و جامعه اسلامی ندانسته و از دست بردن به شمشیر ممانعت ورزید.

زمینه سازی برای قیام

امام حسین (علیه السلام) در مقابل معاویه قیام نکرد، اما سکوت هم نکرد. (18) حضرت رسالت حقیقی را در این دوره هدایت فکری جامعه و زمینه سازی برای نهضت می دانستند. بررسی های تاریخی نشان می دهد امام حسین (علیه السلام) پس از شهادت برادرش امام مجتبی (علیه السلام) (50 ق) تا مرگ معاویه (60 ق) از هر فرصتی برای آگاهی بخشی به جامعه و توجیه عمومی و همچنین ابراز نگرانی و عدم رضایت از دستگاه خلافت اموی استفاده می نمود. (19) حضرت به این نکته واقف بود که قدم اول برای موفقیت و پایداری نهضت، زمینه سازی و ایجاد تحوّل در جامعه است؛ زیرا بدون ایجاد زمینه فرهنگی و توجیه فکری و جلب افکار عمومی ممکن بود نهضت در مرحله اولیه به کامیابی می رسید، ولی این قیام حرکتی

بدون پشتوانه می شد که هرگز به اهداف و آرمان های اصیل خود دست نمی یافت. با وجود این، حضرت هیچ گاه رسالت خویش را در مبارزه با حکومت معاویه و دفاع از اصل امامت و ولایت ترک نکرد و همواره با حربه اعتراض و روشنگری احتجاج می کرد.

سیاست امام (علیه السلام) در این دوران افشاگری چهره واقعی دستگاه خلافت اموی و اعتراض و انتقاد نسبت به ناشایستگی آنها بود. یکی از مهم ترین اقدامات امام حسین (علیه السلام) این بود که واقعیت ها را صریح و بی پرده برای مردم بیان می کرد و افکار آنان را برای درک واقعیت های تلخ جامعه و قیام و مبارزه بر ضد عاملان آن در زمان مناسب، آماده می ساخت.

موضع حضرت در دوران پایانی حکومت معاویه آشکارتر شد و با تخطئه معاویه همانند برادرش حسن بن علی (علیه السلام) مشروعیت معاویه را در خلافت اسلامی ابطال می کرد. و با ایستادگی در برابر مفساد معاویه و افشا کردن جنایات و ستم های او تلاش نمود بطلان حکومت بنی امیه را اعلام و نیت پلیدشان را برملا سازد.

(20)

امام حسین (علیه السلام) با خطابه ها و سخنرانی های اعتراض آمیز باعث ایجاد حرکت فکری پویا در جامعه اسلامی گشت. پاسخ های قاطع حضرت به نامه های معاویه که در آنها به روشنی سیاست های شوم بنی امیه را افشاء می کند، بسیار قابل توجه است. پاسخ محکم امام حسین (علیه السلام) به نامه معاویه در سال 52 ق. نمونه ای از آنهاست که در واقع طلایه انقلاب عاشورا است و مانند درخشش فجر است در تن سیاهی شب؛ به گونه ای که وقتی معاویه نامه امام را خواند، شعله کینه و حقد در سینه اش زیانه کشید.

از خطبه های مهم و تاریخی امام حسین (علیه السلام) خطبه معروف منی ' است که حضرت در سال 58 ق. یعنی دو سال قبل از مرگ معاویه، در اوج بحران و خفقان دستگاه حاکمه ایراد نموده است. (21) این خطبه را می توان یکی از مهم ترین برنامه های فرهنگی امام حسین (علیه السلام) در جهت تکریم مقام ولایت و امامت و خوار و ذلیل ساختن دشمن دانست.

امام حسین (علیه السلام) زمانی که اقدامات و تلاش های معاویه را برای مشروعیت بخشیدن به ولایتعهدی یزید دید و اینکه او چگونه درصدد انهدام ریشه های اسلام و جریان امامت برآمده، مصمم شد در اجتماعی بزرگ، پیروان خود به ویژه بنی هاشم را نسبت به شرایط جدید آگاه و آماده کند. بهترین زمان برای این حرکت، موسم حج بود.

امام حسین (علیه السلام) که در این سال (58 ق) به قصد حج به مکه عزیمت فرموده بود، از موقعیت مناسب موسم حج جهت نشر افکار خود بهره برد و سخنرانی باشکوه و تکان دهنده ای در میان انبوه مسلمانان در منی ایراد فرمود که در افکار عمومی جامعه تأثیر بسیار داشت. حضرت در این سخنرانی مسایل اجتماعی، مذهبی و سیاسی دوران پس از شهادت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را تبیین نمود و به زمینه های تسلط معاویه بر جامعه اسلامی و قدرت یابی وی اشاره کرد. سپس خطراتی را که آینده اسلام را تهدید می کرد مطرح نمود و هشدار داد اگر مسلمانان قیام ننمایند، چراغ فروزان نبوت رو به خاموشی خواهد گرایید. حضرت با معرفی خود و خاندانش و حق امامت و رهبری اهل بیت (علیه السلام)، در واقع حجت را بر مردم تمام کرد. تاریخ ایراد خطبه و مضامین آن نشانگر آن است که حسین بن علی (علیه السلام) از زمان معاویه در انتظار فرصتی مناسب برای انقلاب و سرنگون ساختن حکومت غیر مشروع اموی بوده است.

به قدرت رسیدن یزید و واکنش امام حسین (علیه السلام)

در سال 60 ق. برای نخستین بار به گونه ای بی سابقه بدعت توارث مقام خلافت و مسأله تعیین ولیعهدی از سوی معاویه مطرح گردید و دستگاه خلافت اموی که رنگ سلطنتی داشت به ملوکیت کامل مبدل گشت. (22) برقراری ولایتعهدی یزید در یک جامعه توده وار که دچار گسست نسلی شده و سکوت و خفقان بر آن حاکم گشته، امری دور از انتظار نبود.

بر دوش کشیدن ردای خلافت توسط شخصی مثل یزید اوج انحراف بنیادی و جلوه ای آشکار از ظهور جاهلیت نو در پوشش ظاهری اسلام بود. یزید نه در کسب قدرت مشروعیت داشت و نه در اعمال قدرت، و بر همگان مسلّم بود معاویه با توطئه و ارباب او را بر تخت خلافت نشانده است. بیعت با چنین شخصیت ننگینی به عنوان خلیفه مسلمین و صحّه گذاشتن بر خلافت او امری نبود که امام حسین (علیه السلام) بپذیرد؛ زیرا حضرت به خوبی آگاه بودند تمام تلاش دستگاه خلافت بنی امیه مبنی بر بیعت گرفتن از ایشان برای یزید به هدف رسمیت و مشروعیت بخشیدن به اسلام اموی است.

حضرت در دوران یزید بارها با برشمردن شایستگی های خویش برای زعامت جامعه اسلامی، امویان را به عنوان غاصبین حکومت معرفی نمود و خطر آنها را برای جامعه گوشزد کرد. سخنان، نامه ها و سایر اسناد موجود که کاملاً جهت افشاگرانه و روشنگرانه داشته است، به بهترین شکل دفاع امام حسین (علیه السلام) را از مقام رفیع امامت و ولایت روشن می سازد.

ایشان در پاسخ به استاندار مدینه ولید بن عتبه که به درخواست یزید می خواست امام (علیه السلام) را وادار به بیعت نماید، خود را از تبار نبوت و سرچشمه رسالت معرفی کرد و یزید را مردی میخواره و خونخوار و فاسق برشمرد و فرمود: «همانند من با همانند او هرگز بیعت نمی کند». (23) این پاسخ امام (علیه السلام) به استاندار مدینه به نوعی نقطه شروع نهضت علنی امام (علیه السلام) بر ضد یزید بود.

امام حسین (علیه السلام) در پاسخ به مروان نیز که در پی بیعت گرفتن از امام (علیه السلام) بود، فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون»، می دانیم که این کلمه استرجاع را در موقع نزول مصیبت و فاجعه می گویند. سیدالشهداء با این جواب زعامت یزید را بر جامعه اسلامی فاجعه ای بزرگ دانسته و در ادامه می فرماید: «و علی الاسلام السلام» این جمله ای است که سرّ قیام و نهضت حسین بن علی (علیه السلام) را نشان می دهد. یعنی اگر کار به آنجا برسد که رهبر امت اسلامی و زمامدار مسلمین و به تعبیری امام مسلمین، مردی شرابخوار، میمون باز، خوشگذران، عیاش و فاسد مثل یزید بن معاویه باشد، باید فاتحه اسلام را خواند. (24) امام حسین (علیه السلام) در این بیان به زیبایی دو جریان سلطنت و امامت را از هم مجزا می کند و برای هر یک مختصّات و مدار خاصی را تعیین می فرماید.

حضرت در پاسخ به نامه کوفیان که اظهار کرده بودند بدون امام هستند، فرمود: «... به جان خویش که امام و پیشوا و رهبر مسلمین نمی شود مگر آن کسی که به کتاب خدا عمل کند و انصاف گیرد و مجری حق باشد و خویشتن را خالص کند». (25) شرایطی را که حضرت در این نامه برای امام برمی شمرد، یزید عاری از آنها بوده و این صفات تنها در وجود مبارک ایشان جمع است.

عباس محمود العقاد در کتابش «الحسین ابوالشهداء» ضمن برشمردن تفاوت های عمیق بین روحیه و شخصیت

امام حسین (علیه السلام) و یزید می نویسند: برخورد آنان اساساً برخورد بین دو خلق و خو، بین فتوت و دنائت و لذا بین دو مسأله یعنی امامت دینی و دولت دنیوی بود. (26)

امام (علیه السلام) در کربلا نیز مقابل لشکریان یزید خطابه های شورانگیزی دارند که در آنها به صراحت به عدم لیاقت یزید برای منصب خلافت، و نیز شایستگی خویش برای امامت بر جامعه اسلامی اشاره می نمایند. (27)

ایشان به هنگام برخورد با سپاه حر بن یزید ریاحی در خطبه نماز عصر می فرماید: «اما بعد: ای مردم! اگر پرهیزکار باشید و حق را برای صاحب حق بشناسید، بیشتر مایه رضای خداست. ما اهل بیت به کار خلافت شما از این مدعیان ناحق که با شما رفتار ظالمانه دارند، شایسته تریم.» (28)

حضرت در نامه ای هم که به اهل بصره می نویسد به زیبایی مسأله امامت را تشریح کرده و می فرماید: «خدا، محمد (صلی الله علیه و سلم) را از مخلوق خویش برگزید و به نبوت کرامت داد و او را به پیامبری خویش معین کرد و آنگاه وی را به سوی خویش برد که اندرز بندگان گفته بود و رسالت خویش را رسانیده بود. ما خاندان و دوستان و جانشینان و وارثان وی بودیم و از همه مردم به جای وی، در میان مردم شایسته تر؛ اما قوم ما دیگران را بر ما ترجیح دادند که رضایت دادیم و تفرقه را خوش نداشتیم و سلامت را دوست داشتیم، در صورتی که می دانستیم حق ما نسبت به این کار از کسانی که عهده دار آن شدند، بیشتر بود...» (29)

چنانچه ملاحظه می کنید امام در تمامی بیانات و نامه هایشان بر امامت و ولایت خویش تأکید می ورزند و از سپرده شدن امور مسلمانان به دست ناهلان و اشاعه بدعت های نوین که کیان و هستی اسلام را هدف قرار داده بودند، احساس خطر می کنند.

این اسناد بیانگر آن است که از نظر امام (علیه السلام)، پیشوا و رهبر مسلمانان شرایط و ویژگی هایی دارد که امویان و به ویژه یزید فاقد آن بودند و اساس انحراف و گمراهی جامعه هم این بود که عناصر فاسد و نالایق تکیه بر مسند خلافت اسلامی و جایگاه والای پیامبر زده و حاکمیت و زمامداریشان آثار و نتایج ویرانگری برای اسلام و جامعه اسلامی فراهم آورده بود.

نهضت عاشورا، نقطه اوج پاسداری از جایگاه امامت و ولایت

امام حسین (علیه السلام) تنها امامی است که احقاق حق امامت خود را با قیام توأم ساخت. برای شناخت و ارزیابی دقیق این قیام باید صفحات تاریخ را ورق زد و ریشه های آن را قدم به قدم از هنگام انعقاد نطفه تا بارور شدن مورد تحلیل قرار داد.

آنچه مشخص است موجبات قیام حسین بن علی (علیه السلام) یکباره و دفعی فراهم نشد. یعنی چنان نبود که پس از مرگ معاویه یک دفعه وضعی خاص برای جامعه اسلامی پدید آید و پیدایش این وضع امام حسین (علیه السلام) را وادار به قیام کند.

قیام مقدس و پرشکوه امام حسین (علیه السلام) ریشه در انحراف های بنیادی و اساسی جامعه اسلامی داشت که زاینده تحریف حکومت اسلامی از مسیر حقیقی خویش پس از سقیفه بود. امارت ناشایستگان، زیر پا گذاشتن احکام الهی، بی اعتنائی به سنت و سیره رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، تمسک به بدعت های نادرست، دست

اندازی به بیت المال مسلمین و مختار دانستن خود و خویشاوندان در هرگونه دخل و تصرفی در اموال عمومی، ظهور فساد در جامعه و اباحی گری نمونه هایی از انحراف در حکومت اموی بود.

بیست سال خلافت معاویه انحراف اسلام را به اوج خود رساند. انحراف شدیدی که اولاً تمام مبانی اساسی و سیاسی حکومت اسلامی را دربرگرفته و ثانیاً در همه شئون و نواحی اجتماعی مسلمانان رخنه کرده بود. در نتیجه سیاست ها و حيله گری های معاویه، دستگاه خلافت اموی علی رغم تمامی مظالم و مفسد، چهره چندان منفوری نداشت؛ به گونه ای که مردم در شام حکومت اموی را بهترین نوع حکومت اسلامی می دانستند. همچنین در سایه تبلیغات منفی دستگاه خلافت، اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در انزوای سیاسی و اجتماعی قرار گرفته بودند. بنی امیه در تبلیغات تحریف گرانه خود مصلح را مفسد (30) و خادم را خائن و بالاخره امام راستین را فتنه گر و خارجی می خواندند تا یزید را «امام عادل» معرفی نمایند.

افکار عمومی مسلمانان بر مدار تأیید ظالمان استوار گشته و در مرحله ای از ناآگاهی بود که وقتی برای یزید شرابخوار بیعت خواستند همه سر تسلیم فرود آورده و بدین ذلت و خواری راضی شدند و به بهانه جماعت مسلمین و ضرورت وحدت اسلامی مهر سکوت بر لب نهادند. در نگاه اشرافیت جاهلی که توسط امویان توسعه یافته بود، اطاعت امام، چه عادل و چه ظالم، واجب بود و هیچ کس حق نداشت در حدود منویات، مصالح و مطامع دستگاه حکومت و خلافت رفتار کند و پا از منافع دستگاه خلافت فراتر نهد اگر چه حق باشد. استمرار این اندیشه باعث گشت لشکریان دشمن به فرمان امام خویش (31) وارد کارزار شوند و همگی توجیه می کردند که فرمان از امام دارند و در پرتو همین فرمان هر اقدامی را برای خاموشی این خروج مجاز می دانستند. (32) حتی برخی از حضرت خواستند تا علیه امامش خروج نکنند!

اینجاست که عظمت روح حسین بن علی (علیه السلام) و اهمیت تلاش ایشان در دفاع از مقام امامت و ولایت مشخص می شود. تعبیر آنان از امامت چه بود؟ حضرت با این بینش و اعتقاد به مخالفت برخاستند. حسین بن علی (علیه السلام) به پا خاست تا بگوید که تفسیر دین و شرح شریعت نه کار همه، که وظیفه امام است و دین با امامت کامل می شود و تنها اوست که توان اداره جامعه را دارد و آن کس که اسلام راستین می خواهد آن را در امامت و ولایت بجوید نه در دستگاه خلافت شام.

امام (علیه السلام) به خوبی آگاه بودند که دشمنان امامت و ولایت قادر هستند با تبلیغات گسترده خویش خلافت یزید را نیز به مانند پدرش صبغه دینی بخشیده و حکومت حقّه معرفی نمایند. بر این اساس امام (علیه السلام) برای دریدن نقاب نفاق از چهره شرک و کفری که به نام اسلام بر مسند خلافت و جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشسته بود، ندای «هیاهات من الذّله» سرداد.

بایستی توجه داشت که خطر اصلی برای اسلام شخص یزید نبود، بلکه جریانی به نام «طلقاء» بود که یزید پس از پدرش نماد و سمبل آن به شمار می رفت. در نتیجه استنکاف حضرت از بیعت با یزید و قیام وی را نباید قیامی علیه شخص یزید قلمداد نمود بلکه حضرت به عنوان امام جامعه و برای دفاع از میراث راستین خویش که همان امامت و ولایت بر جامعه اسلامی است، بیعت با یزید، جرثومه ظلم و فساد را به عنوان خلیفه مسلمین جایز ندانسته و برای نجات دین جدش و احیای آن (33) به پا خاست؛ دینی که امامت جزء ارکان آن محسوب می شود.

نبرد حسین بن علی (علیه السلام) با یزید، نبرد نواده محمد (صلی الله علیه و آله) با یوسفیان است. روزگاری محمد (صلی الله علیه و آله) در صیانت از نبوت که سرچشمه اش توحید بود در برابر فرزند حرب (یوسفیان) ایستاد و اکنون حسین (علیه السلام) در پاسداری از مکتب امامت که استمرار مکتب نبوت است در برابر یزید

سینه سپر می کند و راه و مسیری روشن برای تمامی عزّتمندان عالم مشخص می سازد؛ راهی که از چراغ هدایتگر امامت و ولایت نور می گیرد. (34)

سوتیترها

امامت در لغت به معنای پیشوایی و رهبری است. واژه امام در موارد و معانی مختلف کاربرد دارد و گستره کاربرست آن از امامان معصوم تا ائمه کفر را در بر می گیرد؛ چنانکه در قرآن کریم به هر دو مورد اشاره شده است : «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» موضع حسین بن علی (علیه السلام) نسبت به معاویه دقیقاً امتداد همان روش و منش امام مجتبی (علیه السلام) بود. این که برخی کج اندیشان در صحت و اتقان صلح امام حسن (علیه السلام) به تردید افتاده اند و آن را متناقض با قیام امام حسین (علیه السلام) بر شمرده اند، از روی جهالت و عدم درک حقیقت موضوع است. همچنین بر اساس شواهد تاریخی قیام مسلحانه از سوی امام (علیه السلام) نه مفید بود و نه مقدور. امام (علیه السلام) به این نکته واقف بودند که مردم عراق بر اثر تحمل جنگ های متعدد از جنگ و مبارزه خسته شده و هر نوع برخورد نظامی را با نظام حاکم بی اثر انگاشته و در نتیجه تبلیغات سوء و فریبنده معاویه، دل به صلح و سازش با حکومت وی بسته بودند و آن را مشروع می دانستند. اگر نهضت امام حسین (علیه السلام) در عصر معاویه به وقوع می پیوست با توجه به شخصیت و روش حکومتداری معاویه که بر پایه حيله و ترفند استوار بود بدون شک چهره نهضت در انظار و اذهان عمومی مخدوش جلوه می یافت و از ارزش و اعتبار ساقط می گشت. قیام مقدس و پرشکوه امام حسین (علیه السلام) ریشه در انحراف های بنیادی و اساسی جامعه اسلامی داشت که زاینده تحریف حکومت اسلامی از مسیر حقیقی خویش پس از سقیفه بود. امارت ناشایستگان، زیر پا گذاردن احکام الهی، بی اعتنایی به سنت و سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، تمسک به بدعت های نادرست، دست اندازی به بیت المال مسلمین و مختار دانستن خود و خویشاوندان در هرگونه دخل و تصرفی در اموال عمومی، ظهور فساد در جامعه و اباحی گری نمونه هایی از انحراف در حکومت اموی بود.

پی نوشت ها :

(1). سجده/24.

(2). قصص/41.

(3). مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج 2، ص 280.

(4). در إحقاق الحق در تعریف امامت چنین آمده است : «امامت یک منصب الهی و خدادادی است که تمام شؤون والا و فضایل را در بر دارد جز نبوت و آنچه لازمه آن است». ر.ک : سیدنورالله حسینی المرعشی التستری، إحقاق الحق و ازهاق الباطل، تصحیح سیدشهاب الدین نجفی، (المطبعة الاسلامیة، طهران، 1019 ه ق.)، الجزء الثاني، ص 300.

- (5). ابی فتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، تحقیق محمد سید گیلانی، (دارالمعرفة، بیروت، 1400 هـ ق)، الجزء الاول، ص 24.
- (6). امامت و بشریت همزاد یکدیگرند؛ نه امامت بدون بشریت قابل تحقق است و نه بشریت بدون امام می تواند باشد. ر.ک. سید محمدحسین طباطبایی، تحلیل مسائل امامت در المیزان، چاپ اول (نور فاطمه، تهران، 1363)، ص 85.
- (7). نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ اول (سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، 1368)، حکمت 252، ص 402.
- (8). ر.ک : ابی جعفر محمد بن یعقوب ابن اسحاق الکلبینی، اصول کافی، ترجمه سید جواد مصطفوی، (بنیاد رسالت، تهران، 1364)، ج 1، ص 300.
- (9). حکومت به ظاهر مردمی و منتخب با روش دموکراسی مآبانه سقیفه، مردم را در بی خبری محض از وقایع سیاسی و حوادث نگاه داشته بود. ر.ک : مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، عاشورا و عبرتها، ج 2، ص 63.
- (10). ر.ک : همان، ص 3.
- (11). شخصیت امام حسین (علیه السلام) چکیده ای از وجود پیامبر (صلی الله علیه وآله)، علی (علیه السلام)، امام مجتبی (علیه السلام) و حضرت فاطمه زهرا (س) است که در عرصه های گوناگون اجتماعی و سیاسی شکل یافت. جریانات تاریخی و روایات وارده نیز کاملاً مؤید و مبین این مطلب است. ر.ک : ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج 2، ص 35؛ مؤمن بن حسن شبلنجی، نور الابصار، ص 139.
- (12). البته واژه ترک مخاصمه صحیح تر است. چرا که تاریخ گواه است که امام مجتبی (علیه السلام) نیز به مانند سایر ائمه هیچ گاه با ظلم و عاملین آن سازش ننموده و با هر راهکاری به غیر از اقدام نظامی به مقابله با آنان برخاستند؛ در ضمن حضرت بر پایه اصلی معتبر و جهت حفظ اسلام از خطر انحطاط کامل، به اجبار و اکراه تن به صلح دادند. ر.ک : شیخ مفید، الارشاد، ص 172.
- (13). محمدمهدی شمس الدین، ارزیابی انقلاب حسین (علیه السلام)، ترجمه مهدی پیشوایی، چاپ دوم (توحید، قم، 1362)، ص 162.
- (14). پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز در این زمینه می فرمایند: «أَلْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ إِمَامَانِ، قَامَا أَوْ قَعَدَا» ر.ک : محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، الطبعة الثانية (مکتبه الاسلامیه، تهران، 1398 هـ ق)، الجزء الرابع و الاربعون، ص 2.
- (15). ابی حنیفه احمد بن داوود دینوری، الاخبار الطوال، الطبعة الاولى (منشورات شریف رضی، قاهره، 1960 م)، ص 221 و 222.
- (16). ر.ک : همان، ص 224.
- (17). حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ششم (سازمان انتشارات جاویدان، تهران، 1366)، ص 346.
- (18). ر.ک : گفتار عاشورا، (میلاد، تهران، 1336)، ص 17.
- (19). سید محسن امین، اعیان الشیعه (دار التعارف للمطبوعات، بیروت، 1403 هـ ق)، المجلد الرابع، ص 162 و 163.
- (20). علی قائمی، انگیزه های نهضت امام حسین (علیه السلام)، (هادی، قم، بی تا)، ص 93.

- (21). ر.ک : خطبه حسین بن علی (علیه السلام) در منی، تحقیق و ترجمه محمد صادق نجمی، چاپ اول (بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، 1371)، ص 8.
- (22). سید جعفر شهیدی، خلاصه قیام امام حسین (علیه السلام)، چاپ دوم، (دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1377)، ص 15.
- (23) ابی محمد احمد بن اعثم الکوفی، الفتوح، ج 5، ص 18..
- (24). خوارزمی، مقتل الحسین (علیه السلام)، (مکتبه المفید، قم، بی تا)، ج 1 ص 184.
- (25). محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم (اساطیر، تهران، 1369)، ج 7، ص 2924.
- (26). عباس محمود العقاد، الحسین ابوالشهداء، (منشورات الشریف الرضی، بی جا، بی تا)، ص 37 40.
- (27). محمد بن جریر طبری، پیشین، 2999.
- (28). معهد تحقیقات باقرالعلوم، موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، الطبعة الثانية (دارالمعروف، قم، 1374)، ص 357.
- (29). محمد بن جریر طبری، پیشین، ص 2930.
- (30). پس از واقعه عاشورا پیرمرد ساده دل شامی، پیروزی ظاهری بنی امیه را پیروزی صلاح بر فساد تلقی نموده و بر این نعمت خدا را حمد می کند. ر. ک : احمد بهشتی، «جلوه هایی از شخصیت امام حسین (علیه السلام) در مبارزه با تحریف»، مصباح، شماره 16 (زمستان 1372)، ص 57.
- (31). در روز عاشورا سپاه یزید از اسلام و اطاعت امام مسلمین یعنی یزید می گفتند.
- (32). عمرو بن حجاج زبیری از فرماندهان سپاه بنی امیه در روز عاشوا هنگامی که دید عده ای از سپاهیاناش نسبت به امام حسین (علیه السلام) گرایش پیدا کرده اند، به آنان گفت : در کشتن کسی که از دین خارج شده است، تردید نکنید. این مرد با امام منظور یزید بن معاویه مخالفت کرده است. ر.ک : الطبری، تاریخ الطبری، ج 4، ص 331.
- (33). منظور از احیای دین یعنی بازگرداندن دین در صحنه اجتماع و نظام حکومت، ظاهر دین بود، نماز، روزه، قرآن و... بود، ولی روح دین و اساس دین دچار تحریف شده بود. حضرت به احیاء این اصول پرداخت.
- (34). محمد باقر مجلسی، پیشین، ص 194.